

شرح قانون مدنی یا حقوق مدنی؟

نیم نگاهی به کتاب «مختصر حقوق مدنی»، تألیف دکتر محمدعلی موحد^۱

هدایت‌الله فلسفی*

بدون تردید «حقوق مدنی» به سبب قدمتی که دارد، هم از اعتباری آموزشی برخوردار است، و هم مفهومی است بسیار پیچیده و پر رمز و راز. «حقوق مدنی» در حال حاضر نیز به عنوان قدیمی‌ترین شاخه حقوق اعتبار خود را همچنان حفظ کرده است. حقوق اشخاص، حقوق خانواده، حقوق اموال و تعهدات، ارث و غیره، همه و همه مباحث اصلی برنامه درسی «حقوق مدنی» در دانشکده‌های حقوق است. علاوه بر این، «حقوق مدنی» سابقه آموزشی درازی دارد. به شهادت تاریخ برخی نهادهای حقوقی ابتدا در حقوق مدنی پرورش یافتند و سپس به همین صورت به شاخه‌های دیگر حقوقی پیوستند. با آن که این نقل و انتقالات با موانع زیادی روبه‌رو بود، اما به هر جهت در آن نهادها تغییراتی شگرف پدید آورد و در نتیجه موضوعات متنوع حقوقی از قبیل حقوق اداری، حقوق جزا، حقوق کار و یا حقوق تجارت پا به عرصه وجود نهادند. به هر حال، «حقوق مدنی» خصوصاً به لحاظ مفاهیمی که از آنها استفاده کرده، و همچنین به سبب مکانیسم‌هایی که به کار برده است، شاخه حقوقی مهم و موفقی به شمار می‌آید. افزون بر این، «حقوق مدنی» از قابلیت‌های لازم برای ایجاد ذهنیت حقوقی برخوردار است؛ هم‌چنان که «حقوق روم قدیم» هم در زمان خود دارای چنین قابلیت‌هایی بود. با این همه، «حقوق مدنی» مفهومی است که آیهت گذشته را تا حدود زیادی دست داده و مضامین آن از زمان پیدایش تا کنون، به تدریج کاهش یافته است. علت آن است که این شاخه مهم حقوقی آن چنان قائم به ذات بوده که مدرسان آن هیچ‌گاه لازم ندیده‌اند مرزهایش را دقیقاً مشخص کنند. با وجود این، در طول تاریخ مفهوم «حقوق مدنی» به صورت‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته است که باید آن موارد را پیدا و به بهترین وجه از

۱. موضوع سخنرانی نویسنده در رونمایی از کتاب «مختصر حقوق مدنی» اثر استاد دکتر محمدعلی موحد در تاریخ سه‌شنبه سی‌ام مهرماه ۱۳۹۸، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

* استاد دانشگاه شهید بهشتی

آنها استفاده کرد. پیشینه تاریخی «حقوق مدنی» به خوبی نشان می‌دهد که بدنه قدرتمند این منظومه حقوقی از زمان ظهور تا کنون ضعیف‌تر شده است.

• حقوقدانان رومی مجموعه نظام حقوقی خود را «حقوق مدنی» (*jus civile*) می‌نامیدند. اما حقوقدانان قرن بیست و یکم در این دو دهه اخیر «حقوق مدنی» را شاخه‌ای مهم از یک نظام حقوقی به شمار می‌آورند که دارای شاخه‌های متعدد دیگری است. ظاهراً وحدت این شاخه حقوقی در مجموعه واحدی از مقررات موضوعه به نام «قانون مدنی»، تحقق یافته است.

زمانی که حقوق مدنی در روم قدیم به وجود آمد، معنایی غنی و دقیق داشت، به این صورت که مقررات آن بر شهروندی (*civis*) ساکن قانونی هر مدینه (سیتِه) (*civitas*)، هر دولت، و هر قوم و ملتی اعمال می‌شد. البته این کلمات در آن زمان معنایی نزدیک به هم داشتند. در شرح حقوق روم (*insitutes 1, 2*) آمده است که «حقوق مدنی» نام خود را از هر سیتِه (مدینه) اخذ می‌کند. برای مثال حقوق مدنی آتنی‌ها همان قوانین سولون^۲ و دراکون^۳ بود، و حقوق مدنی رومی‌ها و کوئیریت‌ها^۴ همان قوانینی بود که بر رومی‌ها و کوئیریت‌ها اعمال می‌شد. در آن دوران این اصطلاحات تقریباً معنایی یکسان داشتند. با توجه به این که صفت «مدنی» *civile* از لحاظ معناشناسی از خانواده *citoyen* و *cit * است، همان مفهوم *poli* یا شخصی را دارد که متعلق به خلیقات شهر یا مدینه *polic * شده بود (*poli* به معنای دولت-شهر: *cite* نیز به کار رفته است).

۱. شرح گائیوس (*Institutes de Gaius*) مجموعه‌ای است از دفاتر «حقوق روم قدیم» و مشتمل است بر تعلیمات گائیوس در ۱۶۱ بعد از میلاد. این مجموعه از چهار دفتر تشکیل شده است: اشخاص، اموال، تعهدات و دعاوی. شرح گائیوس که در ۱۸۱۶ کشف شد، برای فهم سیستم حقوقی روم قدیم بسیار ضروری است. در قرن ششم میلادی کد *یوستینیانوس* تغییرات مهمی در این «شرح» به وجود آورد.

۲. سولون (*Solon*) دولتمرد آتنی (۶۴۰ تا ۵۵۸ ق.م.).

۳. دراکون (*Dracon*) قانونگذار آتنی قرن هفتم قبل از میلاد است. مجموعه قوانین وی که قوانینی متصلب بود از شهرت خاصی برخوردار است.

۴. به گفته کلود دو پاکیه، میان *jus quiritum* ou *jus civile* یعنی همان حقوق موضوعه قابل اعمال بر شهروندان رومی، و حقوق ملل *jus gentium* نوعی دوآلیسم یا دوگانه‌انگاری برقرار بود. ماهیت حقوق ملل از مشترکات همه نظام‌های حقوقی آن دوران سرچشمه می‌گرفت که با گذشت زمان به حقوق طبیعی تشبیه شد.

Claude Du Pasquier, Introduction à la théorie générale et à la philosophie du droit, Neuchâtel, 1979, p. 216.

صفت «مدنی» *civil* همچنین به معنای متمدن *civilisé* در مقابل بربر یا وحشی *barbare* بوده است. در مفهومی بسیار دقیق، «حقوق مدنی» به معنای حقوق متمدن‌ترین ملت‌ها، یعنی حقوق یونانیان و سپس رومیان بوده است.

تا آن‌جا که معلوم‌مان شده است، «حقوق مدنی» دارای دو بُعد مهم و متفاوت بوده، زیرا هم از حقوقی موضوعه و عرفی و قانونی سخن می‌گفته - حتی اگر اصطلاح «حقوق موضوعه» بعداً و در سده‌های میانه به وجود آمده باشد - و هم به حقوقی طبیعی منعطف بوده است. واقعیت این است که آن چه اصطلاح «حقوق موضوعه» بر آن دلالت دارد، پیش از این در یونان و روم تحقق یافته بود. در آن دوران منظور از «حقوق موضوعه» حقوقی بود که با قوانین خاص «مدینه/ دولت‌شهر» وضع و تعیین شده و با «حقوق طبیعی» تفاوت داشته باشد. اما «حقوق طبیعی» در باور مردمان آن دوران حقوقی بود که هیچ قانونگذار انسانی آن را وضع نکرده و در هر زمان و مکان اعتبار داشته باشد. در چنین مفهومی، «وجدان بشری» نیز با این «حقوق طبیعی» مرتبط می‌گشت. در نظر پیشینیان ما «حقوق طبیعی» نوعی حقوق کامل و تا حدودی فوق انسانی بود.^۱ به رغم نظرهای مخالفی که در نیمه دوم قرن گذشته (قرن بیستم) به وجود آمد، حقوق موضوعه در قانون مدنی ایران و همچنین قانون مدنی فرانسه،^۲ در آن‌جا که از تعهدات مدنی و تعهدات طبیعی سخن به میان آمده است، از «حقوق طبیعی» تفکیک شده است.

۱. نک. ارسطو، خطابه، کتاب ۱، فصل ۱۳، تفسیر آنتیگونه سوفوکل.

۲. به موجب ماده ۲۶۶ قانون مدنی ایران، «در مورد تعهداتی که بر متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد، اگر متعهد به میل خود آن را ایفا نماید، دعوای استرداد او مسموع نخواهد بود.»

و به موجب ماده ۱۳۲۵ قانون مدنی فرانسه:

“Tout paiement suppose une dette: ce qui a été payé sans être dû, est sujet à répétition. La répétition n'est pas admise à l'égard des obligations naturelles qui ont été volontairement acquittées.”

این ماده، در قالب ماده ۱۳۰۲، در ۱۰ فوریه ۲۰۱۶ به صورت زیر اصلاح شد:

“Tout paiement suppose une dette: ce qui a été reçu sans être dû est sujet à restitution. La restitution n'est pas admise à l'égard des obligations naturelles qui ont été volontairement acquittées.”

همچنین، به موجب ماده ۷۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ایران: «دینی که به دلیل شمول مرور زمان قابل مطالبه نباشد، قابل استرداد نیست، هر چند پرداخت در نتیجه اشتباه نسبت به امکان مطالبه آن باشد.»

تعهدات مدنی تعهداتی است که قانون به وجود می‌آورد، و تعهدات طبیعی تعهداتی است که از طبیعت اشیاء منبعث می‌گردد و اصولاً از ندای وجدان فردی تبعیت می‌کند.^۱

در عهد باستان «حقوق مدنی» از «حقوق ملل» یا همان حقوق مشترک میان تمامی مردمان (یوس گنتیوم) نیز تفکیک می‌شد. مردمانی که روابط آنها با قوانین و عرف‌هایی معین به نظم در می‌آمد، حقوقی داشتند که بخشی از آن خاص خود آنها بود، و بخش دیگر مشترک میان تمامی انسان‌ها. رومی‌ها از نظامی حقوقی تبعیت می‌کردند که بخشی از آن صرفاً بر همه شهروندان اعمال می‌گشت و بخشی دیگر بر تمامی انسان‌ها. «حقوق ملل» بسان «حقوق مدنی»، حقوقی ماهوی بود که مستقیماً و بدون واسطه «درست» (بر حق) و «نادرست» (ناحق) را تعیین می‌کرد. اما یکی ملی بود و دیگری بین‌المللی، یا به طور دقیق‌تر فراملی. از همین طریق «حقوق ملل» با «بشریت» مرتبط می‌گشت. «حقوق ملل» میان تمامی انسان‌ها مشترک بود، زیرا از قواعد مورد تبعیت آنها که بر اساس عادات و رسوم و ضرورت‌های حیات اجتماعی آنها به وجود آمده بود، گفت و گو می‌کرد. قدما اصولاً بر این باور بودند که «حقوق ملل» مفهومی است کاملاً رومی که با حقوق طبیعی - که مفهومی است یونانی اما از طریق ارسطو و رواقیون به لاتینی‌ها منتقل شده است - روابطی نزدیک دارد. «حقوق ملل» و «حقوق طبیعی» هر یک بیان حقوقی است که انسان‌ها در ساخت آنها دخیل نبوده‌اند، بلکه برعکس به لحاظ طبیعتشان به آنها اعطا شده است. البته در دیرتست، اصطلاحات «حقوق طبیعی» و «حقوق ملل» هر یک در معنایی متفاوت به کار گرفته شده است، به این صورت که حق طبیعی حقوقی مشترک میان انسان‌ها و حیوانات معرفی شده است؛ و «حقوق ملل» حقوقی تعریف شده است که از خرد انسانی مایه می‌گیرد و فقط به انسان‌ها تعلق دارد. از این رو این احتمال وجود داشت که میان «حقوق طبیعی» و «حقوق ملل» تعارض‌هایی به وجود آید. بدین ترتیب، برخی از قانون‌شناسان یا شارحان رومی، معتقد بودند که

۱. علاوه بر این، «حقوق مدنی» مانند هر حقوق موضوعه دیگر اسم جمع است؛ حتی اگر برای ساده کردن این مفهوم از «حق» سخن بگویند، یا بسان آنچه قانوندانان رومی معتقد بودند، غرض از آن، حقوق قابل اعمال بر مردم روم باشد، یعنی همان حقوق مدنی رومی. وانگهی، حق‌های مدنی دیگری نیز وجود دارند که حقوق «سبته»، «دولت» یا «ملت» را به وجود می‌آورند. اصولاً هر گاه از «حقوق» سخن به میان آید و اشاره‌ای به مضاف‌الیه آن نشود، غرض «حقوق» جاری ملی است. مثل این که در برخی کشورها بگویند، «شاعر ملی» چنین و چنان گفته است. در این گونه موارد غرض متکلم از اشاره به «شاعر ملی»، بزرگترین شاعری است که آن کشور داشته است. برای مثال، یونانیان هومر، فرانسویان ویرژیل و ایرانیان فردوسی را شاعر ملی می‌دانند.

«حقوق ملل» هم‌پایه «حقوق موضوعه» است. تمامی این مباحث که اشاره مختصری به آنها داشتیم، موضوع بحث مدرسیون (اسکولاستیک‌ها) در قرون وسطی بود. «حقوق ملل» نیز به همان اندازه‌ای که «حقوق طبیعی» در مقابل «حقوق ملل» قرار می‌گرفت، در مقابل «حقوق مدنی» قرار داشت. «حقوق ملل» همان حقوقی محسوب می‌شد که بخشی از آن خاص، و بخشی دیگر میان تمامی انسان‌ها مشترک بود. به همین علت جدا کردن یکی از دیگری، به این صورت که برای هر یک، قلمروی متفاوت با قلمرو آن دیگری قائل شد، مشکل به نظر می‌رسید. در واقع امر، میان «حقوق مدنی» و «حقوق ملل» سلسله مراتبی برقرار بود: «حقوق مدنی» صورت تعین یافته و گسترده‌اصولی بود که قبلاً در «حقوق ملل» و فراتر از آن، یعنی «حقوق طبیعی» وجود داشت. همین خود شرطی بود برای آن که هر نهاد «حقوق مدنی» بتواند درست (راست) و حقوقی به شمار آید. به گفته کیکرو (سیسرون) (خطیب رومی ۱۰۶-۴۳ ق.م.): «جامعه‌ای وجود دارد که طبعاً دارای محدوده‌ای بسیار وسیع و گسترده است. این جامعه، جامعه همه انسان‌هاست. جامعه‌ای دیگر نیز هست که محدودتر است. این جامعه از آن افرادی است که به یک ملت تعلق دارند. جامعه محدودتری هم هست که فقط به افراد سینه اختصاص دارد. به هر روی، پیشینیان ما همواره اصرار داشتند که «حقوق ملل» را یک چیز، و «حقوق مدنی» را چیز دیگر به شمار آورند؛ معتقد بودند آن چه «حقوق ملل» است باید در عین حال «حقوق مدنی» هم باشد. در نتیجه به گفته آنان «حقوق» می‌توانست وحدت بیابد. می‌گفتند: «حقوق» از بالا می‌آید و درست مثل باران رحمت، بر نهادهای خاص هر مدینه (سینه) می‌بارد.

حقوقدانان رومی مفاهیم بسیاری برای «حقوق ملل» به ارمغان آوردند. از آن جمله است: نکاح، مالکیت، مصونیت سفر، و همین «حقوق ملل» بود که از مباحثی مثل انواع قراردادهای بیع، اجاره، شرکت، ودیعه، عاریه برای مصرف، و بسیاری مباحث دیگر سخن به میان آورد. اما علت این که بخش اعظم یا همه این اشکال حقوقی در حال حاضر در بطن «حقوق مدنی» جای گرفته‌اند، آن بوده است که تحولات تاریخی عمیق قرون وسطی و سپس دگرگونی‌های عصر تجدد باعث شد که «حقوق ملل» به یکباره جای خود را به حقوق بین‌الملل (عمومی و خصوصی) واگذار کند. با ظهور حاکمیت‌های مدرن پیرامون تیول اربابان و شاهان دوران فئودالیت، حقوق قابل اعمال در روابط میان بیگانگان دیگر نمی‌توانست «حقوق ملل» یا همان حقوق ماهوی

و/حد باشد. این نوع روابط می‌بایست با نظامی پیش‌ساخته به نام «تعارض قوانین» نسق بگیرد. به موازات این تحول، هر ارباب ملکی (فئودالی) کوشید که در قلمرو حاکمیت خود، حقوق جاری و معتبر را وحدت دهد. در اروپای قاره‌ای «حقوق مدنی» بود که به لحاظ قابلیت‌های خود وسیله برقراری «وحدت» شد. در پادشاهی متحده انگلستان سعی و کوشش مردمان آن خطه در جهت وحدت بخشی به نظام مدنی با ایجاد نظامی به نام «حقوق مشترک» میسر گردید. در نتیجه حقوق کامن‌لا در مقابل حقوق کشورهای موسوم به «سیویل‌لا» قرار گرفت.

●● در ایران، «قانون مدنی» از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ تنظیم و تدوین گردید. همان‌طور که استاد موحد در کتاب مختصر حقوق مدنی یادآور شده‌اند «قسمت اعظم این قانون بر اساس آرای فقهای شیعه تنظیم گردیده و فقط برخی مباحث آن مثل تابعیت و ثبت احوال و اقامتگاه از قوانین مدنی فرانسه و سوییس اقتباس شده است.» (ص. ۴۳) نکته قابل توجه در این باره آن است که «حقوق مدنی» در نظام ما مجموعه‌ای متصلب از احکام است که فقط بر انتزاع و کلیت صرف «قاعده» دلالت دارد و به همین علت ساختار آن به شکلی طرح‌ریزی شده است که نمی‌تواند همگام با تحولات اجتماعی رشد و توسعه یابد. این احکام بر اساس موازین فقهی شکل گرفته و در تنظیم و تدوین آن خرد بشری و واقعیات حیات اجتماعی چندان دخیل نبوده است. استاد موحد خود نیز در مقدمه این کتاب گفته‌اند: «با وجود این که قوانین برخی از کشورهای اروپایی مورد مراجعه نویسندگان قانون مدنی بوده، احکام این قانون در زمینه مسائلی که نتیجه تحولات اجتماعی و اقتصادی دوران معاصر است، مجمل و نارسا به نظر می‌رسد. این نقیصه با توجه به تازه‌کار بودن دستگاه قضایی کشور، مانع بزرگی در راه اجرای عدالت به شمار می‌رود؛ چه غالباً سلیقه و روش فکری و مبادی تربیتی و تحصیلی و کلا و دادرسان اجازه توسعه [فراخ‌گشتن] ذهنی به آنان نمی‌دهد و جمود بر نصوص قانون که وافی بر احتیاجات زمان نیست، مایه بروز اشکالات فراوان می‌گردد.» (ص. ۴۴) اما جمود بر نصوص با وضع قوانین جدید و وارد کردن متونی در «قانون مدنی» که با بدنه متصلب آن اصولاً و اساساً نمی‌تواند سازگار باشد، چگونه میسر می‌گردد؟ حقوق مدنی کشورهای اروپای قاره‌ای بر اساس اصولی شکل گرفته است که اصل الاصول هر یک از آنها، از دوران گذشته تا حال «حقوق طبیعی» بوده است که با «بشریت» ربط و اتصال دارد. به همین سبب، سیستم امروزی آنها سیستمی نیست که بر قاعده

صرف استوار باشد. قانون صرف در حکم یا فرمان قطعی خود بازنمای حقوق بی حرکت است. تصویری است از یک لحظه منفرد. در چنین وضع و حالی قانونگذار یا شارع فقط خطوط اصلی (جهات) ارزیابی‌های اساسی و محورهای اصلی را بیان می‌کند. اما «حقوق» باید در لحظات همیشه نو، در زمان و در تاریخ تحقق یابد. در سیستم‌های حقوق نوشته، وظیفه قاضی شرح و بسط دادن حقوق است برای موارد منفرد؛ بدان گونه که این حقوق فراتر از احکام یا فرمان‌های کلی مندرج در قانون حرکت کند. در کار انطباق قاعده و مورد عینی، قاعده انتزاعی باید به تدریج و با توجه به واقعیات انضمامی تا آن حد غنی شود که بتواند به موارد منفرد زندگی نزدیک شود. عدالت واقعی در همین جا معنا پیدا می‌کند. «حقوق» به عنوان یک سیستم فقط تحت تاثیر محیط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فلسفی رشد و توسعه می‌یابد. اصولاً «حقوق» زیر مجموعه یک سیستم بزرگ‌تر یعنی سیستم اجتماعی است. در تحلیل سیستمیک، ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی در هم ادغام می‌شوند، البته به شرط آن که سیستم اجتماعی سیستمی باز باشد، یعنی مجموعه‌ای باشد مبتنی بر گفت و گو و متشکل از قواعدی روان که مخاطبان خود را در تغییر مفاهیم کاملاً آزاد گذارده باشد. بنابر این، اگر «حقوق» زیر مجموعه سیستمی باز باشد، هیچ گاه به مجموعه‌ای سخت و انتزاعی تقلیل نمی‌یابد. در چنین حالتی، یعنی در نظام‌پردازی خارجی اصول قواعد اجتماعی، «حقوق» در جامعه‌ای که پیوسته در حال تغییر و دگرگونی است، و همچنین در سیستم ارزش‌ها و اصول حاکم بر آن جامعه جذب می‌شود. در نتیجه «قانون» الزاماً در جهتی که با سیستم حقوقی ذی‌ربط سازگار باشد، و نه در جهت مخالف با آن، تفسیر می‌گردد. تفسیر قانون در چنین فرضی با روح یا ارزش‌های مورد اعتقاد مردم یا قانونگذاران واقعی هماهنگ می‌شود و در نهایت چون به منطق نهادهای اصیل جامعه گردن می‌نهد، به متن وفادار می‌ماند. بدین ترتیب تبعیت «حقوق» از سیستم باز اجتماعی باعث می‌گردد که تعارض‌ها بر اساس روش‌های تفسیر منظم و اصول حل تعارض قوانین از میان برود و خلأهای قانونی با توسل به اصول کلی و اسلوب‌های منطقی مثل تمثیل یا قیاس اولویت پُر شود. در سیستم باز باید از اصل بی‌طرفی روش‌شناسی حقوقی تبعیت کرد که بنابر آن نباید وابسته مکتب فکری معینی بود. در سیستم باز حقوقی بدیهه‌سازی و عقل‌ستیزی راه ندارد.

آنچه کتاب استاد را برای من جذاب کرده است، توجه ایشان به مشکلات و موانعی جدی بوده که بر سر راه نظام مدنی ما قرار گرفته و نگذاشته است که «قانون مدنی» «حقوق مدنی» شود. ایشان زیرکانه در سراسر کتاب متذکر این نکته شده‌اند که آن چه تا کنون به نام حقوق مدنی نوشته شده است، جملگی شرح بر قانون مدنی بوده و نه حقوق مدنی. (ص. ۷۶)

سبک نگارش و شیوه بلیغ ایشان در تحلیل مسائل خواننده را بر بلندای جامعه می‌نشانند، و مفاهیمی را به وی می‌نمایند که باید با تفکری نو و اندیشه‌ای آزاد بازسازی شوند. با خواندن این کتاب و درک اشارات آشکار و پنهان استاد می‌توان فهمید که موضوع عدالت فقط با آزادی برخاسته از حکومت قانون تحقق می‌یابد. فقط با حکومت قانون است که اراده آزاد می‌ماند و ارزش‌های تغییر یافته در رویارویی تاریخ و بشریت احکام جدید را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند. به تعبیری دقیق به نظر می‌رسد که خواسته استاد آن بوده است که باید «زمان» را که در گذشته وزیده است، در آینده یافت و معنا کرد. اما باید دید در نظامی که حق از تکلیف منبعث می‌گردد اصولاً چنین حرکتی امکان‌پذیر است؟!